

Fundamental Strategies of Allameh Tabataba’i in Religious Investigations

 **Mehdi Jalalvand**  / Assistant Professor, Department of Philosophy and Islamic Theology, Shahid Mahallati Higher Education Complex, Qom, Iran jalalvand61@gmail.com

Alireza Mirzaei / Associate Professor, Department of Philosophy and Islamic Theology, Shahid Mahallati Higher Education Complex, Qom, Iran mohajerhazin2@gmail.com

Received: 2025/03/07 - **Accepted:** 2025/11/13

Abstract

Religious knowledge enables humans to attain a deeper understanding of religious concepts, the meaning of life, and the relationship with the Creator and creation, resulting in human happiness and perfection. Religious thinkers have always sought to achieve the most accurate and comprehensive understanding of religion and, for this purpose, have employed various methods. Allameh Tabataba’i, as a prominent figure in religious thought, made significant efforts to achieve a correct understanding of religion and to transmit methods for religious knowledge. This study, using a descriptive–analytical approach and an examination of Allameh Tabataba’i’s works, seeks to identify and present his most important strategies for advancing specialized religious research. Strategies such as the primacy of truth, rationality, interpretation (ta’wil), application (tatbiq), distinction (tafkik), adherence to method, validation of knowledge (i’tibariyat), religious community, and ethical life provide an appropriate framework for researchers and specialists in religious studies, allowing them to achieve a deeper understanding of religion and offer religious knowledge close to reality. The results indicate that employing these strategies plays a significant role in shaping Allameh Tabataba’i’s social perspectives and can serve as a model for contemporary religious research.

Keywords: Allameh Tabataba’i; religious knowledge; religious research; religious community

نوع مقاله: ترویجی

راهبردهای بنیادین علامه طباطبائی در کاوش‌های دینی

jalalvand61@gmail.com

mohajerhazin2@gmail.com

مهدی جلالوند  / استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی، قم، ایران

علیرضا میرزایی / دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی، قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۷ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۲

چکیده

معرفت دینی دستیابی انسان به درک عمیق‌تری از مفاهیم دینی، معنای زندگی و ارتباط با خالق و مخلوق را ممکن می‌سازد و در نتیجه آن، سعادت و کمال انسان رقم خواهد خورد. اندیشمندان دینی همواره در تلاش بوده‌اند که به بهترین و دقیق‌ترین فهم از دین دست یابند و به همین دلیل از روش‌های مختلفی برای این منظور بهره برده‌اند. علامه طباطبائی نیز به‌عنوان یکی از شخصیت‌های برجسته در اندیشه دینی، تلاش‌های فراوانی در دستیابی به فهم صحیح دین و انتقال روش‌های معرفت دینی داشته است. پژوهش حاضر به‌روش توصیفی - تحلیلی و با جست‌وجو در آثار علامه طباطبائی در تلاش بوده است که مهم‌ترین راهبردهای این عالم فرزانه را در زمینه پیشبرد پژوهش‌های تخصصی دینی احصا و ارائه کند. راهبردهایی چون اصالت حقیقت، عقلانیت، تأویل، تطبیق، تفکیک، التزام به روش، اعتباریات، جامعه دینی و زیست اخلاقی، بستر مناسبی برای پژوهشگران و متخصصان در دین‌شناسی فراهم کرده است تا به‌سبب آنها بتوان به فهم عمیق‌تری از دین دست یافت و معرفت دینی نزدیک به واقعی ارائه کرد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بهره‌گیری از راهبردهای یادشده نقش مهمی در شکل‌گیری آرای اجتماعی علامه طباطبائی دارد و می‌تواند به‌عنوان الگویی برای پژوهش‌های دینی معاصر مورد استفاده قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: علامه طباطبائی، معرفت دینی، پژوهش‌های دینی، جامعه دینی.

دین توحیدی منبعی الهام‌بخش در امور معنوی و اخلاقی است؛ لکن نمی‌توان آن را منحصر در این زمینه دانست؛ بلکه در زمینه سازمان‌دهی به ساختارهای اجتماعی و فرهنگی نیز نقش بسزایی دارد. در این راستا، فهم و معرفت دین در حیات فردی و اجتماعی و نیز در سعادت انسان تأثیرات فراوانی خواهد داشت؛ لذا معرفت دینی علاوه بر ارائه تصویر روشن‌تری از تعالیم دینی، به ایجاد پیوندهای قوی‌تر میان مفاهیم دینی و واقعیت‌های اجتماعی می‌پردازد برای متخصصان و پژوهشگران دینی، داشتن راهبردهای مؤثر و کارآمد ضروری است تا بتوانند به تحلیل و تفسیر دقیق‌تر متون دینی بپردازند و پاسخ‌های مناسبی برای مسائل پیچیده دینی ارائه دهند. این راهبردها کمک می‌کنند که پژوهشگران به‌شکلی نظام‌مند و سازمان‌یافته به مطالعه متون و مفاهیم دینی بپردازند و از پراکندگی و ابهام در نتایج پژوهش‌های خود مصون بمانند. از این‌رو تدوین اصول و راهبردهای کارآمد برای تحلیل و تفسیر مفاهیم دینی، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

علامه طباطبائی یکی از برجسته‌ترین متفکران و فیلسوفان اسلامی است که نقش مهمی در تبیین و ترویج مفاهیم دینی و فلسفی ایفا کرده است. آثار و تألیفات ایشان در زمینه‌های مختلف، از جمله تفسیر قرآن، فلسفه، عرفان و عقاید اسلامی، نقش بسزایی در غنی‌سازی فرهنگ دینی و فلسفی جامعه اسلامی داشته است. این عالم ربانی با ارائه دیدگاه‌های نوین و روش‌های منحصربه‌فرد در تفسیر و تحلیل متون دینی، منشأ تحولی شگرف در معرفت‌شناسی دینی بوده است. سیره علمی و عملی ایشان در معرفت دینی کمک شایانی به پژوهشگران و متخصصان دینی در راستای فهم عمیق‌تر از آموزه‌های دینی کرده و سبب شده است که اندیشمندان در این حوزه، با اطمینان بیشتری به تحلیل و تفسیر متون دینی بپردازند.

علامه طباطبائی با عنایت به اصول فطری و اخلاقی انسان‌ها راهبردهایی به‌کار بسته است که نه تنها در تبیین مفاهیم دینی نقش داشته، بلکه در ایجاد تحول فکری و فرهنگی جامعه اسلامی نیز مؤثر بوده‌اند. این راهبردها از اهمیت ویژه‌ای در پژوهش‌های دینی برخوردارند؛ به‌گونه‌ای که علاوه بر تبیین مفاهیم دینی، به ایجاد پایه‌های علمی و فکری مستحکم برای پژوهش‌های آینده نیز کمک کرده و بنای محکمی را در زمینه ارائه دین عقلانی مبتنی بر استدلال‌های دقیق و برهانی پدید آورده‌اند. پژوهش حاضر با جست‌وجویی در آثار علامه طباطبائی به دنبال احصای مهم‌ترین راهبردهای ایشان در پژوهش‌های دینی بوده است و سعی دارد مختصات معرفت دینی ایشان را از این طریق معرفی کند.

۱. راهبردهای معرفت‌شناسانه دینی

۱-۱. اصالت حقیقت در معرفت

علامه طباطبائی اموری را حق می‌داند که در طبیعت، وقوع آنها اکثری و دائمی باشد؛ به‌گونه‌ای که بازگشت

اکثریتش هم به همان دوام و ثبات است. حق بودن هر چیزی به اعتبار این نیست که من به آن علم دارم یا درکش می‌کنم؛ بلکه حق بودن، صفت امری است که معلوم به علم ماست، نه صفت علم ما؛ از این رو حق، تابع علم اکثریت افراد و اعتقادشان به یک موضوع نیست و نمی‌توان آن را دائمی دانست؛ اما چنانچه باور اکثریت افراد مطابق واقعیت خارجی باشد، می‌توان آن را حق دانست (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۴).

علامه طباطبائی تنها شعار جامعه اسلامی را - چه در اعتقاد و چه در عمل - پیروی از حق می‌داند. این در حالی است که شعار جوامع به اصطلاح متمدن را خواست اکثریت معرفی می‌کند؛ چه این خواست، حق باشد و چه باطل. اهداف جوامع مختلف نیز با توجه به شعارهای آنها متفاوت خواهد بود. هدف جامعه اسلامی دنبال کردن سعادت حقیقی انسان و ایجاد تعادل در همه ابعاد وجودی اوست؛ درحالی که تمدن غرب با شعار تأمین خواست اکثریت، هدف خود را وضع و اجرای قوانینی می‌داند که مطابقت بیشتری با خواست اکثریت جامعه داشته باشد. با این استدلال، علامه حق و حق‌گرایی را یکی از راهبردهای اساسی در دین و دین‌شناسی می‌داند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۴) استدلال علامه با آیاتی از قرآن کریم به عنوان شاهد بر این راهبرد، اساس محکم‌تری می‌یابد و ایشان با بهره‌گیری از محتوای آیات زیر، استدلال عقلی خود را با آیات قرآن گره می‌زند:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ (توبه: ۳۴)؛ او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ (مؤمن: ۲۰)؛ و خدا به حق حکم می‌کند.

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ (عصر: ۳)؛ یکدیگر را به رعایت حق سفارش می‌کنند.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (زخرف: ۷۸)؛ ما با حق به‌سوی‌تان آمده‌ایم و حق برایتان آورده‌ایم؛ ولیکن چه کنیم که بیشتر شما از حق تنفر دارید.

بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ، وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهَمُّوا عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (مؤمنون: ۷۱)؛ بلکه پیامبر برایشان حق را آورده است؛ اما چه باید کرد که بیشترشان از حق کراهت دارند. اگر قرار باشد مردم از حق پیروی نکنند، بلکه حق پیرو خواست مردم باشد، آسمان‌ها و زمین و هر کس که در آنها هست، همه فاسد می‌شوند. از این بالاتر اینکه ما برای آنان هوشیاری آوردیم و ایشان از هوشیار شدن خود گریزان‌اند.

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (یونس: ۳۲)؛ با اینکه بعد از حق چیزی جز ظلمات نیست، دیگر از حق به کجا می‌گریزند؟

علامه طباطبائی در موضعی دیگر دفاع از حق را بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تر از دفاع از آب و خاک می‌داند و هدف اصلی آیین اسلام را دفاع از حق و احیای حق و حقیقت معرفی می‌کند. از این روست که آیین اسلام دین حق نامیده شده؛ دینی که حق است و حق را دربرگرفته و هدفی جز حق ندارد: «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ»

قرآن راهنمایی می‌کند به‌سوی حق و به‌سوی راهی که هیچ‌گونه تناقض و تضاد در آن نیست» (احقاف: ۳۰). علامه با استناد به این آیه و با استدلال مطرح‌شده، معتقد است بر هر مسلمانی واجب است که پیرو حق باشد؛ حق بگوید؛ حق بشنود و با همه توان خود و از هر طریق ممکن، از حق دفاع کند (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۳۵۵). حق‌گرایی علامه طباطبائی به‌گونه‌ای است که در فقره‌ای از تفسیر آیات سوره هود، به مطالبی از اوپانیشادهای هندویی استناد می‌کند و به‌دور از تعصب خاص مذهبی بر حقانیت آنها صحنه می‌گذارد. ایشان معتقد است که اگر کسی به «وپانیشاد» مراجعه کند، در بسیاری از فصول آن می‌بیند که به حقایق و معارف دینی و اخروی تصریح شده است. ایشان دریافت‌کنندگان معارف عمیق هندویی را اولیای الهی معرفی می‌کند.

آنچه که نظر عمیق و بحث دقیق ما را بدان رهنمون می‌شود، این است که این‌گونه مطالب، حقایق عالی‌های است که بعضی از افراد انگشت‌شماری که اهل ولایت الله بوده‌اند، آن را کشف کرده و به بعضی از شاگردان خود که صلاحیت آنان را به‌دست آورده بودند، تعلیم و خبر داده‌اند؛ چیزی که هست، این مردان برجسته و انگشت‌شمار، آنچه به شاگردان خود گفته‌اند، غالباً به طریق رمز بوده و در تعلیم خود مثال‌هایی نیز به‌کار برده‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۴۳۲).

۲-۱. عقلانیت، مبنای دین‌شناسی

علامه طباطبائی بر این باور است که حق همواره با حجت و دلیل قاطع ارائه می‌شود و باطل هیچ دلیلی با خود ندارد؛ لذا عقل به‌عنوان نیرویی مطرح است که ضمن تشخیص حجت‌ها و دلایل قطعی، حق را از باطل متمایز می‌سازد و معرفی می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۸۸). البته از آنجاکه در نظرهای مختلف ممکن است حجت‌ها و دلایل غیرواقعی به‌جای دلایل واقعی بنشینند، به ملاکی برای تشخیص دلایل واقعی نیازمندیم تا به‌سبب آن، مسائل عقلی از مسائل غیرعقلی متمایز شوند. از این‌رو علامه حرکت عقل در مسیر فطرت سالم را لازمه تمییز و تشخیص درست حق از باطل معرفی می‌کند.

رویکردهای عقلی مطرح در دنیای غرب را می‌توان عقلانیت ابزاری، عقلانیت اخلاقی، عقلانیت انتقادی و عقلانیت ارتباطی دانست که در همه آنها، عقل و فعالیت‌های عقلی به چند بعد خاص محدود شده و غفلت از دیگر ابعاد آن قابل ملاحظه است. علامه طباطبائی ضعف اساسی عقلانیت‌های غربی را در مادی‌گرایی می‌داند و آنها را به‌سبب توجه بیش از حد به مشتتهیات نفسانی، از شناخت سعادت حقیقی انسان ناکام می‌خواند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۲۷۷)؛ لذا معتقد است که بهترین رویکرد عقلی ممکن، عقلانیت فطری است که ادراک در آن، با سلامت فطرت همراه است و سلامت فطرت را در دوری از غرایز و امیال نفسانی می‌داند.

در عقلانیت فطری، به میزان تلاش انسان در پیرایش و طهارت نفس، فطرت او از سلامت برخوردار می‌شود و تشخیص حجت‌ها و دلایل برای او سهل‌تر خواهد بود؛ از این‌رو فرصت شناخت حق را برای همه افراد انسانی

متناسب با ظرفیت‌های وجودی آنها مهیا می‌سازد. در عقلانیت فطری، جایگاه سلامت نفس و پیرایش فطرت بیش از دانش و آگاهی است و ایجاد و تقویت آن در افراد جامعه زمینه‌های شکل‌گیری مدینه فاضله را مهیا می‌کند و حیات طیبه مبتنی بر تهذیب نفس و بازگشت به فطرت شکل خواهد گرفت (جلالوند و دیگران، ۱۳۹۷، ص ۲۳).

عقلانیت مدنظر علامه طباطبائی را می‌توان یکی از مبانی مهم در دین‌شناسی برشمرد؛ زیرا برای شناخت دینی که حق است و مبتنی بر حق حکم می‌کند، چاره‌ای جز پناه بردن به عقلی که حق را می‌شناسد و مرزهای میان حق و باطل را به‌خوبی متمایز می‌کند، وجود ندارد؛ و البته با رویکرد علامه، توهم عقلانیت و حکم عقل نیز با مراجعه به فطرتی که مهذب شده و از سلامت برخوردار است، مرتفع می‌شود و می‌توان به حقیقت دین پی برد. در نتیجه می‌توان گفت که در نظر علامه طباطبائی، دین آسمانی حق است و حق همواره با حجت و دلیل قاطع ارائه خواهد شد و برای شناخت این حجت‌ها و استدلال‌ها باید دست‌به‌دامن عقل شد و برای در امان ماندن از آسیب‌های عقل‌های آغشته به وسوسه‌های مادی، باید به فطرت سالم تمسک جست و از طریق آن، عقلانیت فطری را به جریان انداخت تا مسیری برای فهم حقایق دینی باز کند. بنابراین، مبانی فهم دین و شناخت معارف دینی در منظومه فکری علامه طباطبائی، همان عقل فطری است.

۳-۱. تفکیک روش‌های معرفت

یکی دیگر از مشخصه‌های راهبردی علامه طباطبائی در پژوهش‌های دینی، مسئله تفکیک است. علامه از وحی، عقل و کشف به‌عنوان سه روش کسب معرفت نام می‌برد و قائل به تفکیک این راه‌ها از یکدیگر است؛ به‌گونه‌ای که تلاش عالمان گذشته برای پیوند این راه‌ها را بیهوده خوانده است. این راهبرد اساسی علامه سبب معرفت‌های خالص قرآنی، فلسفی و عرفانی در دین شده، که به‌دور از امتزاج این معارف صورت گرفته است. لکن مسئله‌ای که ذهن را به خود مشغول کرده، این است که آیا وی را باید در زمره مکتب تفکیک به‌شمار

آورد یا تفکیک مورد نظر او مغایر با مکتب میرزامهدی اصفهانی و پیروان اوست؟

مکتب تفکیک سه جریان وحی، عقل و کشف را به‌عنوان سه راه و روش معرفت که مابین یکدیگرند، معرفی می‌کند و قائل به جدایی مدلولات این سه طریق و تباین دستاوردهای آنها در قالب معرفت دینی، فلسفی و عرفانی است. این مکتب، فلسفه و عرفان را مکاتبی در عرض و مابین با وحی قلمداد می‌کند و اختلافات واقع‌شده در مذاهب مختلف و فرق اسلامی و مکاتب فکری آن را ناشی از همین دخالت‌ها و اختلاط علوم با یکدیگر می‌داند و طبعاً اعمال روش تفکیک را ضامن نیل به اسلام ناب می‌خواند (رحیمیان، ۱۳۷۳، ص ۷۵). از منظر آنان، هیچ یک از سه جریان و طریق معرفت بر دیگری قابل انطباق نیست؛ هرچند مشترکاتی در میان آنها وجود دارد؛ زیرا جریان نخست معتقد است که حقیقت‌های علمی و شناخت‌های دینی در صورتی درست‌اند که از راه وحی الهی و علم ربانی به‌دست

آیند؛ جریان دوم اعتقاد دارد که راه رسیدن به شناخت‌ها و حقایق، عقل است، با روش‌ها و امکانات خویش؛ و جریان سوم بر این باور است که راه وصول به شناخت و درک حقایق، کشف است (مرتضوی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲).

بنابراین، پیروان این مکتب ضمن تفکیک طرق دستیابی به معرفت، قائل به تفکیک بین معارف و نتایج حاصل از آن طرق نیز هستند؛ به‌نحوی که آن معارف قابل انطباق بر هم نخواهند بود. این در حالی است که تلاش علامه تنها در تفکیک راه‌های حصول معرفت است و بین دستاوردهای حاصل از آن طرق، قائل به اتحاد، هماهنگی و یکپارچگی است؛ چنان‌که در مذاکرات با هانری کربن به آن اشاره می‌کند:

وجود بیش از یک حقیقت در یک موضوع، ممکن نیست. به عبارت دیگر، وجود در دو حقیقت متضاد در مورد یک موضوع، غیرممکن است. به‌عنوان مثال، اگر قانون علت و معلول را که بیانگر ارتباطی خاص میان عامل به‌وجودآورنده و شیء ایجادشده است، مورد ملاحظه قرار دهیم، از یکی از این دو حال خارج نیست: یا این حقیقت در این عالم وجود دارد و یا وجود ندارد. نمی‌توان گفت که این قانون، هم وجود دارد و هم وجود ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۵۲-۵۳).

علاوه‌براین، ایشان در مواضع متعددی از آثار خویش بر هماهنگی قرآن، برهان و عرفان تأکید دارد. روش تفسیر قرآن با قرآن علامه نیز نشئت‌گرفته از طرز تفکر او در باب تفکیک راه‌های معرفت است. ایشان ضمن استفاده از این روش در تفسیر قرآن، از مسائل دیگر علوم، مانند فلسفه، علوم اجتماعی، ادبی و...، به‌صورت مباحث مستقل و جداگانه، لکن به‌عنوان تأییدی بر بیان خود بهره می‌برد؛ در صورتی که اگر قائل به تفکیک بین معارف حاصل از طرق گوناگون بود، این انطباق و تأییدات کاری عبث به‌شمار می‌رفت.

۴-۱. التزام به روش

روش‌شناسی به‌عنوان یکی از ارکان اساسی پژوهش‌های علمی و دینی نقشی کلیدی در تضمین دقت، نظم و اعتبار نتایج پژوهش ایفا می‌کند. در زمینه مطالعات دینی، استفاده از روش‌های مناسب و علمی به محققان این امکان را می‌دهد تا به تحلیل و تفسیر متون و مفاهیم دینی با دقت بیشتری بپردازند و گرفتار سوگیری‌های احتمالی نشوند. اهمیت روش‌شناسی در تأملات و اندیشه‌های علامه طباطبائی نیز به‌وضوح نمایان است؛ به‌گونه‌ای که ایشان با التزام به روش‌های معتبر و استدلالی توانسته است آثار ارزشمند و ماندگاری در حوزه علوم عقلی، نقلی و تفسیری از خود به یادگار بگذارد. این التزام به روش‌شناسی، نه تنها به اعتبار علمی آثار ایشان افزوده، بلکه به پژوهشگران بعدی نیز الگویی جهت‌دار و مستحکم ارائه داده است.

فکر و ذهن ساختارمند علامه طباطبائی در نگارش و تدوین آثار متعدد در حوزه‌های مختلف معارف و تعالیم اسلامی و تنوع روشی در حوزه‌های متکثر، سبب شده است که ایشان ضمن التزام به رویه‌ای روشمند در حوزه‌های معرفتی و مطالعاتی، گرفتار خلط و عدول از آنها نشود. برای نمونه، در کتب فلسفی خاصی همچون *بداية الحكمة* و *نهایة الحكمة*

به روش عقل‌گرایی، برهانی و استدلالی، در تفسیر المیزان به روش قرآنی و تفسیر آیه با آیه، در کتاب شیعه در اسلام به اسلوب کلامی، در سنن‌النبی به شیوهٔ ابتدای مطالب بر احادیث، و در کتاب شیعه، که به مجموعه گفت‌وگوهای ایشان با پروفیسور کربن اختصاص دارد، به روش‌های جدال احسن و اقناع مخاطب پایبند بوده و از آنها عدول نکرده است.

علامه طباطبائی با تعهد به روش‌های مختلف در آثار متعدد خود، توانسته است تنوع و گستردگی اندیشه‌های خود را به‌نحوی نظام‌مند به نمایش بگذارد. این التزام به روش‌شناسی، نشان از عمق اندیشه و دقت علمی ایشان دارد و سبب شده است که آثار او نه‌تنها مورد توجه محققان قرار گیرد، بلکه به‌عنوان مرجعی معتبر در پژوهش‌های دینی شناخته شود. این التزام، یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت و تأثیرگذاری آثار علامه طباطبائی است، که هر یک از این آثار در حوزه‌های مختلف اسلامی و دینی الگویی برای پژوهشگران بعدی فراهم آورده است.

۲. راهبردهای تفسیری در دین

۲-۱. تأویل؛ زیربنای فهم صحیح قرآن و دین

نگاه خاص علامه در مسئلهٔ تأویل، یکی از راهبردهای اساسی ایشان در فهم دین و تفسیر قرآن است. ایشان برخلاف دیگر اندیشمندان دینی، تأویل را از قبیل مفاهیم نمی‌داند؛ بلکه آن را زیربنای تمامی تالیفات قرآنی، اعم از معارف و احکام، قلمداد می‌کند.

مفسران قرآن کریم در معنای اصطلاحی تأویل اختلاف دارند و نزدیک به بیست معنای متفاوت برای آن بیان کرده‌اند که تنها در *الاتقان* سیوطی بیش از ده معنا برای آن ذکر شده است (علوی‌مهر، ۱۳۸۳، ص ۸۲). علامه طباطبائی در تفسیر *المیزان* آرای اندیشمندان مسلمانی را که در باب تأویل اظهارنظر داشته‌اند، در چهار گروه، دسته‌بندی کرده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۸-۶۹) و پس از رد نظرات آنان، در نهایت حق مطلب را دربارهٔ معنای تأویل چنین بیان می‌کند:

«تأویل» حقیقتی است واقعی که بیانات قرآنی، چه احکامش و چه مواعظش و چه حکمت‌هایش، مستند به آن است. چنین حقیقتی، در باطن تمامی آیات قرآنی هست؛ چه محکمش و چه متشابهش. و نیز بگوئیم که این حقیقت، از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد، نیست؛ بلکه امور عینی است که از بلندی مقام، ممکن نیست در چاردیواری شبکهٔ الفاظ قرار گیرد؛ و اگر خدای تعالی آنها را در قالب الفاظ و آیات کلامش درآورده، در حقیقت از باب «چون که با کودک سر و کارت فتاد» است؛ خواسته است ذهن بشر را به گوشه‌ای و روزه‌ای از آن حقایق نزدیک سازد.

به‌نظر ایشان، کلام خدا به‌منزلهٔ مثل‌هایی است که برای نزدیک کردن ذهن شنونده به مقصد گوینده زده می‌شود تا مطلب بر حسب فهم شنونده روشن شود.

علامه برای این بیان، به آیاتی از قرآن استدلال می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۸۲-۸۳) که در ذیل به

آنها اشاره می‌شود:

(الف) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (زخرف: ۴). این آیه می‌فهماند که قرآن نازل شده بر ما، پیش از قابل فهم بودن برای انسان، نزد خدا امری اعلی و بلندمرتبه‌تر از آن است که عقول بشر قدرت فهم آن را داشته یا جزء جزء شده باشد؛ لکن خدای متعال به دلیل عنایتی که به بندگان داشته، آن را در قالب الفاظ عربی درآورده است تا بشر آنچه را که تا آن زمان در ام‌الکتاب بود و بدان دسترسی نداشت، درک کند و آنچه را که باز هم در ام‌الکتاب است و باز هم نمی‌تواند بفهمد، علمش را به خدا محوّل کند:

(ب) يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (رعد: ۳۹)؛

(ج) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لُوحٍ مَّحْفُوظٍ (بروج: ۲۲)؛

(د) كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود: ۱). این کتاب که در عالم ما انسان‌ها کتابی مشتمل بر سوره‌ها و آیها و الفاظ و حروف است، نزد خدا امری یکپارچه است؛ نه سوره‌ای و فصلی دارد و نه آیه‌ای؛ و در مقابل کلمه «احکام»، کلمه «تفصیل» است که معنایش همان سوره‌سوره و آیه‌آیه شدن و بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شدن است؛

(ه) وَقرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِنُقَرِّأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مَكِّهِ، وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (اسراء: ۱۰۶).

از آیات شریفه‌ای که ذکر شد، چنین فهمیده می‌شود که در ورای این قرآنی که اکنون در دسترس ماست، امر دیگری هست که به‌منزله روح برای جسد و ممثل برای مثل است و آن امر همان است که خدای تعالی آن را کتاب حکیم نامیده و تمام معارف قرآن و مضامین آن متکی بر آن است؛ امری که نه از سنخ الفاظ بوده و مانند الفاظ جمله‌جمله و قسمت‌قسمت است و نه حتی از سنخ معانی الفاظ به‌شمار می‌رود؛ و همین امر بعینه آن تأویلی است که اوصافش در آیات متعرض تأویل آمده است؛ لذا با این بیان، حقیقت معنای تأویل روشن می‌گردد و معلوم می‌شود که چرا فهم‌های عادی و نفوس غیرمطهره به آن دسترسی ندارند.

آن‌گونه که این آیات دلالت دارند، قرآن کریم از مرحله‌ای سرچشمه می‌گیرد که فهم‌های مردم قادر به رسیدن به آن و نفوذ در آن نیستند و هیچ کس کمترین درکی از آنجا ندارد؛ جز بندگان که خدا آنان را پاک کرده است و اهل بیت پیغمبر اکرم ﷺ از آن پاک‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۸ب، ص ۸۴).

لذا در نظر علامه، «تأویل» عبارت است از یک حقیقت خارجی واقعیت‌دار که بیانات قرآن، اعم از موعظه‌ها و حکمت‌ها، مستند به آن است. این حقیقت، در همه آیات قرآن، اعم از محکم و متشابه، وجود دارد و بنابراین، «تأویل» داشتن آیه، غیر از متشابه بودن و رجوع کردن به محکم است و تأویل قرآن، حقیقت یا حقایقی است که در ام‌الکتاب نزد خداست و از مختصات غیب است.

با حفظ معنای لغوی «تأویل»، یعنی «رجوع» و توجه دقیق به آیاتی که کلمه «تأویل» در آن ذکر شده است، همچنین توجه به این حقیقت که قرآن دارای مقامی بالاتر و والاتر از کلمات و الفاظ در نزد خداوند متعال است، به‌خوبی درمی‌یابیم که «تأویل» قرآن عبارت است از همان حقیقت والا و واقعیت ناپیدای دور از افهام عمومی که به‌منزله روح برای جسد و مُثَل برای مثال است و همان است که خداوند آن را «کتاب حکیم» نامیده است؛ یعنی آن چیزی که تکیه‌گاه و مستند معارف و مضامین این قرآنی است که نازل شده و در دست ماست (طباطبائی، ۱۳۸۷، ب، ص ۲۱۵).

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که تأویل مورد نظر مرحوم علامه، آن‌گونه که در تفسیر المیزان به آن می‌پردازد، ویژگی‌هایی دارد که در ذیل می‌آید (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۲):

اول: تأویل داشتن آیه‌ای از آیات، غیر از این است که آیه‌ای متشابه باشد و به آیه محکمی برگشت داده شود؛ دوم: تأویل اختصاص به آیات متشابه ندارد؛ بلکه تمامی آیات قرآن تأویل دارند؛ پس همان‌طور که آیات متشابه تأویل دارند، آیات محکم نیز تأویل دارند؛

سوم: تأویل از مفهیمی نیست که معنا و مدلول لفظی دارند؛ بلکه از امور خارجی و عینی است؛ و اگر گفته می‌شود که آیات قرآن تأویل دارند، در حقیقت، وصف «تأویل» صفت خود آیات نیست؛ بلکه صفت متعلق آنهاست، که اعمال انسان‌ها یا چیز دیگر است.

با این نگاه علامه به تأویل، گستره فهم بشر از معارف دینی و قرآن پهنه وسیع‌تری را شامل می‌شود؛ چنان که «تأویل» غیر از «باطن» است و بشر با تدبر در قرآن می‌تواند به مراتبی از باطن قرآن دست یابد و با ابزار عقل در پهنه وسیعی از معارف جولان دهد و افرادی که از مراتب بالاتری از فهم برخوردارند، معارف بیشتری برای آنها مکشوف خواهد شد؛ لکن تنها مرتبه «حقیقت» قرآن است که به خدا و پاکان درگه او اختصاص دارد و غیر آنها را راهی بدان نیست.

۲-۲. بازاندیشی نوین در آموزه‌های دینی

نواندیشی به‌معنای از نو درباره مسائل فکر کردن است؛ یعنی افراد به پژوهش‌ها و نظریه‌های گذشتگان اکتفا نکنند و درصدد باشند که از طریق بازاندیشی در افکار پیشینیان، بر مبنای مقدمات یقینی‌تر و به‌کار بردن روش صحیح‌تر، به نتایج نو و جدید دست یابند. بر اساس این تعریف، عنصر اصلی نواندیشی، تفکر و اندیشه است که در صورت همراه بودن با دو شرط یادشده (ابتنا بر مقدمات یقینی‌تر و به‌کار بردن روش صحیح‌تر) می‌تواند به نوآوری و تولید علم جدید بینجامد. بنابراین، مقصود از نواندیشی این است که افراد به پژوهش‌ها و نظریه‌های گذشتگان از اندیشمندان بسنده نکنند و درصدد باشند که از طریق بازتفکر در افکار پیشینیان و ایجاد تعادل با

معرفت‌های نوین، به نتایج نو و جدید دست یابند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۵)؛ لذا مقصود از نواندیشی، بازاندیشی در افکار و نظریه‌های گذشتگان و تعامل معرفتی با عصر خود، به‌منظور کشف خطاهای آنها یا دستیابی به تبیین‌ها و تفسیرهای جدید از دین و آموزه‌های آن است. این امر اهمیت و ظرافت فوق‌العاده‌ای دارد؛ زیرا دین و دین‌پژوهی با سرنوشت ابدی انسان و سعادت یا شقاوت اخروی او گره خورده است.

نواندیشی دینی به‌دنبال ارائه راهکارهای دینی برای مسائل و چالش‌های روزمره است و می‌کوشد که دین را یک منبع راهنمایی برای حل مشکلات جامعه معرفی کند و نواندیش دینی می‌کوشد که دین را به‌مثابه منبعی معتبر و قابل اعتماد برای پاسخ‌گویی به نیازهای معاصر جامعه بشناساند. البته این تلاش‌ها هرگز به‌معنای گذر از اصول اساسی دین نخواهد بود و حفظ ارزش‌ها و اصول بنیادین دین همواره مورد نظر نواندیش دینی خواهد بود.

علامه طباطبائی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نواندیشان دینی، تلاش‌های خود را صرف فهم صحیح از دین و پاکسازی آن از آفات و آسیب‌های ناشی از تعامل با دیگر حوزه‌های معرفتی کرد و در این راستا موفقیت‌های شایانی به‌دست آورد. آثار فلسفی و تفسیری ایشان، از قبیل *تفسیر المیزان* و مقالات فلسفی در *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، نمود بارز تلاش‌های وی برای بازنگری و بازتفسیر مفاهیم دینی و انطباق آن با واقعیت‌های جدید اجتماعی، فرهنگی و علمی با هدف پاسخ به نیازهای روز انسان است. این فرایند نیازمند دانش عمیق از دین، شناخت درست از مسائل زمان و رویکردی تحلیلی و نقادانه است.

مرحوم علامه طباطبائی به‌گرایش‌های مختلف نوظهور در حوزه تفکر دینی حساس بود و در مباحثات و مناقشات علمی خود، تنها معطوف به مباحث کلامی، روایی و فلسفی رایج و سنتی که در قالب تفاسیر قابل مشاهده است، نبود؛ بلکه سعی و اهتمام فراوانی به پیرایش تفکر مذهبی از آفات و آسیب‌های ناشی از تعامل گسترده با دیگر حوزه‌های معرفتی برون‌دینی داشت. ایشان با پرداختن به شبهات و ارائه تعالیم اسلامی در این قالب و نیز بازگرداندن دین به اصل و جوهر خود و تأکید بر فطری بودن آن، به‌دنبال یک نگاه جدید به تعالیم دینی و عرضه آن به‌شکلی نو بود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲).

یکی از شاخصه‌های بارز معرفت دینی علامه طباطبائی، توجه به شبهات و اشکالات مخالفان و بررسی و نقد آنهاست. گرچه شبهات کلامی اشاعره، معتزله، مرجئه و دیگر فرقه‌های مذهبی جهان اسلام مورد توجه ایشان بود، اما عنایت اساسی ایشان به شبهات و اشکالات مطرح‌شده در دوران اخیر چشمگیرتر است. مرحوم علامه از عالمان بصیر زمانه بود که ضمن توجه به اوضاع جهان اسلام و بررسی وضعیت حال و آینده مسلمانان و بنا به نیاز آنان، تعیین مسیر کرد و در هنگامه‌ای که آماج شبهات به‌سمت دین روانه شد، ارائه معارف دینی در قالب پاسخ به شبهات را اختیار کرد.

علاوه بر آن، ایشان در بازسازی معرفت دینی در پی بازگرداندن دین به اصول و جوهره خود و خدایی کردن دین بود. بنابراین در نگرش او، دین امری فطری است و در تار و پود بشر ریشه دارد و خلقت انسان، بر اساس خدامحوری و گرایش به معارف دینی تنظیم شده است. مرگ دین در صورتی است که دین خاصیت همه‌بعدی و خداگونه‌پروری خود را از دست بدهد و انسان‌های یک‌بعدی تربیت کند و هویت الهی آدمی را مسخ کرده، از وی چهره‌ای مشوش و مضطرب بسازد. لذا علامه با بدعت‌های انحرافی در دین که توسط جریان روشنفکری در تاریخ معاصر ایران پدید آمد، سخت مخالفت کرد و به مقابله با آنان پرداخت (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۶۹۱).

علامه طباطبائی ضمن تذکر دربارهٔ اختلاف دین اسلام با ادیان پیشین، بزرگ‌ترین مشخصهٔ این دین الهی را مطابقت با فطرت انسان می‌داند. از این رو با پرداختن به این مسئله در بیشتر آثار خویش، به دنبال اثبات اکناه حقایق و معارف دینی با ساده‌ترین زبان، یعنی زبان فطرت بوده است. تصویری که ایشان از دین ترسیم کرده‌اند، تصویری ساده در عین اشتمال بر معارف والا است و هدف او معرفی دین به‌عنوان امری آشنا و هماهنگ با سرشت افراد بشر است تا اسباب پیش‌برد جامعه به‌سمت خداواری و تربیت جامعه ربانی فراهم شود (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۵).

۳-۲. دین‌شناسی تطبیقی

علامه طباطبائی به‌جهت برخورداری از ویژگی‌های برجستهٔ علمی و عملی، از شخصیت‌های بسیار تأثیرگذاری است که دامنهٔ تأثیرش فراتر از زمان و مکانی است که در آن می‌زیست. برخی از تأثیرات او ماندگار و عام است که محدود به شاگردان خاص او نیست؛ بلکه کم‌وبیش نهادینه شده و به سنتی قوی تبدیل گردیده است. یکی از این شاخصه‌ها، راهبرد تطبیقی است که در آثار ایشان نمود دارد. ایشان از پیشگامان فلسفهٔ تطبیقی است که برای تبیین مکاتب بشری و بیان زوایای انتقادپذیر این مکاتب، کوشید تا علاوه بر کسب مهارت‌های لازم در مبانی فکری اسلام، از آگاهی لازم دربارهٔ نظر اندیشوران مطرح جهان، به‌ویژه متفکران غربی، برخوردار شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۵۳). لذا ایشان در زمرهٔ نخستین فیلسوفان اسلامی است که با برخی از فلسفه‌های جدید غرب مواجه شد و به نقد و بررسی آنها پرداخت. در حدود دههٔ سی قرن چهاردهم شمسی، فلسفهٔ مارکسیسم در ایران به‌ویژه از طریق حزب توده منتشر شد و توجه بسیاری از روشنفکران را به خود جلب کرد. انتشارات حزب توده، به‌ویژه آثار تقی ارانی، در این زمینه قابل ذکر است.

اندیشه‌های فیلسوفان کلاسیک غرب همچون دکارت و کانت نیز به‌تدریج در محافل دانشگاهی و در میان دانش‌آموختگان غربی مطرح بود. علامه طباطبائی که با این اندیشه‌ها از طریق آثار و ترجمه‌های فارسی و عربی آشنایی داشت، با تشکیل جلسات درسی - که حاصل آن تألیف کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* بود - به این هجوم افکار غربی واکنش نشان داد. ایشان با عرضهٔ آرای نو و مکاتب نوظهور بر قرآن کریم و پیام‌های وحیانی

اسلام، برای آغاز انقلاب فرهنگی گام بلندی برداشت (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۵۳).

علامه طباطبایی در این کتاب ضمن نقد فلسفه مارکسیسم، تقریری نو از فلسفه اسلامی ارائه کرد و پایگاه محکمی برای مشتاقان حقیقت‌بهارمغان آورد و اعتقاد متدینان را از تزلزل و انحراف بازداشت. این کتاب، هم از جهت دربرداشتن آرای جدید، هم از حیث روش طرح بحث و هم از نظر ادبیات فلسفی، بدیع و بی‌نظیر بود. این نخستین بار بود که یک فیلسوف اسلامی از نظریه معرفت به‌صورتی جدید و ابتکاری سخن می‌گفت و مباحث مابعدالطبیعی در باب هستی، حرکت، زمان و الهیات فلسفی را نیز در قالبی نو و ناظر به پرسش‌های فلسفی معاصر طرح می‌کرد. تدوین این اثر به زبان فارسی و تطبیقی بودن آن، دو وجه تمایز دیگر این اثر نسبت به بسیاری از آثار فلسفی سنتی است.

حساسیت ایشان در مباحث تطبیقی منحصر به بحث‌های فلسفی نبود و در دین‌شناسی نیز این راهبرد پیگیری و عملیاتی می‌شد. توجه و حساسیت ایشان درباره دین‌شناسی تطبیقی به‌اندازه‌ای بود که یکی از همراهان ایشان در این باره می‌گوید:

با او تجربه‌ای را گذرانندیم که احتمالاً در جهان اسلامی یگانه است؛ پژوهش تطبیقی مذاهب جهان به‌هدایت و ارشاد مرشد و علامه ایرانی. ترجمه‌های انجیل، ترجمه فارسی اوپانیشادها، سوترهای بوداییان و تائوته چینگ لائوتسه را بررسی کردیم. استاد با چنان کشف و شهودی به تفسیر متون می‌پرداخت که گویی در نوشتن این متون شرکت داشته است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۶۹۰)

نمونه‌ای بسیار جالب از ارتباط عظیم و عمیق علامه طباطبایی با جریان‌های فکری و حتی جریان‌های غیراسلامی و تفکراتی که از آن سوی مرزهای اندیشه وی از شرق دور یا غرب آمده بودند، محفل علمی و مذاکرات علامه با هانری کربن بود که سال‌ها به‌طول انجامید و با وجود سختی‌هایی که داشت، با اشتیاق در این محفل حاضر می‌شد تا از مکاتب موجود در غرب مطلع شود. لذا ایشان هرگز خود را در حصار معلومات اندیشمندان اسلامی محصور نکرد و به‌دنبال آشنایی با دیگر مکاتب جهان بود تا در سایه آیات و وحیانی به نقد آن مکاتب بپردازد و بدین وسیله جهان را با افق فکری اسلام و شیعه آشنا کند.

۳. راهبردهای جامعه‌شناختی دینی

۳-۱. کشف اعتباریات و تأثیر آن در استمرار زیست‌بوم جمعی

علامه طباطبایی غرض خلقت را ابتدائاً متعلق به طبیعت انسان و ثانیاً متعلق به اجتماع انسانی می‌داند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۶۶). واحد حقیقی، تک‌تک انسان‌ها و «اجتماع» هویت اعتباری دارد. این داعی فطری، انسان را به تلاش‌های فکری و عملی وامی‌دارد که فراتر از طاققت اوست؛ چون نیازهای طبیعی او بسیار زیاد است و یک انسان به‌تنهایی نمی‌تواند همه نیازهای خود را برآورده کند. بنابراین، فطرت او راه‌حلی ارائه می‌دهد و آن اینکه به زندگی اجتماعی متوسل شود و تمدنی پدید آورد که نیازهای زندگی را در میان افراد اجتماع تقسیم کند و برای هر

یک از نیازها گروهی را مسئول سازد؛ درست مانند یک بدن زنده، که هر عضو از اعضای آن یک قسمت از نیازهای بدن را برآورده می‌کند و حاصل کار هر یک، عاید همه می‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۱۸).

دانشمندان متخصص در زمینه جامعه‌شناسی اگر آثار و خواصی را که از اجتماع ناشی می‌شود، بررسی کنند، شکی ندارند که اجتماع و انشعاب آن به شاخه‌های گوناگون به سبب اختلاف طبیعت انسان‌ها، فقط و فقط یک عامل داشته و آن درکی است که خداوند در طبیعت انسان‌ها ملهم کرده است. این درک شامل نیاز به تشکیل اجتماع و پابندی به آن برای موفقیت در همه کارها و حرکات و سکنتات می‌شود. بعد از این درک، به صورت ذهنی ملهم می‌شود که این ادراکات و معیارها را در ماده و نیازهای مادی محک و میزان قرار دهد و همه را با آن میزان بسنجد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۰۶).

از نظر علامه، مهندسی اجتماع و تشکیل مجتمعی برای زیست جمعی، از نوعی محاسبه‌گری عقلانی ناشی می‌شود. اجتماع به معنای تعاون افراد برای آسان‌تر شدن راه رسیدن به کمال است. افراد با همکاری یکدیگر طبیعت‌های خود را به حد کمال و هدف نهایی می‌رسانند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۷۰). در انگاره علامه طباطبائی، انسان برای سود خود استخدام می‌کند و برای تضمین سود خود، سود جمعی یعنی «اجتماع» را و برای تضمین سود همگانی «عدالت اجتماعی» را اعتبار می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۷، ص ۳۲۳).

بنابراین، اساس اجتماع مدنی انسان بر تعاون و تبادل منافع و رفع نیازهایی بنا شده است که همواره و در همه انسان‌ها وجود دارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۷۲). از آنجاکه تمامیت‌خواهی در فطرت نوع انسان است و با منابع و مناصب محدودی در اجتماع مواجهیم، ناگزیر از وجود تنازع در اجتماع خواهیم بود. بنابراین برای زیست سالم و کاهش منازعات، وجود اصول مشترک و قوانین لازم‌الرعایه در اجتماع، ضروری است و جوامع به سمت وضع قوانینی حرکت می‌کنند که مبنای هر نوع مفاهمه اجتماعی است. البته اجرای قوانین در موارد جزئی و خاص ممکن است داوطلبانه باشد؛ لکن در موارد مهم‌تر و عمومی‌تر، قوای قهریه و سلطه حاکمیتی لازم است تا با افراد مخل نظم اجتماع برخورد کند و عوامل مزاحم را برطرف سازد.

اصول اجتماعی نشان می‌دهند که اجتماع بشری به هیچ‌وجه قادر به حفظ حیات و ادامه وجود خود نیست؛ مگر با قوانینی که از نظر خود اجتماع معتبر شمرده شوند تا ناظر بر احوال اجتماع باشند و در اعمال تک‌تک افراد حکومت کنند. این قوانین باید از فطرت اجتماع و غریزه افراد جامعه سرچشمه گرفته و بر طبق شرایط موجود در اجتماع وضع شده باشند تا همه طبقات اجتماعی بتوانند به سوی کمال حیات خود حرکت کنند و جامعه نیز به سرعت رو به کمال قدم بردارد. در این راه، طبقات مختلف با تبادل اعمال و آثار گوناگون و با برقراری عدالت اجتماعی، به یکدیگر مسیر پیشرفت کمک می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۷۹). بنابراین، ایجاد محدودیت در تمایلات فردی و تن

دادن به قواعد جمعی به‌عنوان قانون مشترک، امری ضروری برای بقای اجتماع است.

۳-۲. ابتدای مدنیت بر تعالیم دینی

در انگاره علامه طباطبائی، انسان برای سود خود استخدام می‌کند و برای تضمین سود خود، سود جمعی - یعنی اجتماع - و برای تضمین سود همگانی عدالت اجتماعی را اعتبار می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۷، ص ۳۲۳). این اعتبارات در صورتی موجب رشد متوازن و متعادل انسان می‌شوند که احکام و مقررات و قوانینی مطابق با فطرت او را به‌همراه داشته باشند. اسلام دین جامع و منطبق با فطرت الهی است که سعادت انسان و شکوفایی استعدادهای همه‌جانبه و تحصیل کمال نوعیه آن، مورد اهتمام و سرلوحه تعالیمش است.

علامه طباطبائی بر این باور است که اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به‌صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری، مسئله اجتماع را مهم‌نگذاشته است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۴۸). از نگاه ایشان، اسلام صلاحیت خود را برای هدایت مردم به سوی سعادت و پاکی حیاتشان ثابت کرده (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۵۸)؛ لذا برای اجرای قانون در جامعه انسانی، سازمان حکومتی را تعریف نموده است تا مصالح نوع انسانی در پرتو آن تأمین شود و در این راستا، حکومت و مقام ولایت اسلامی را نیز مأمور اجرای آن با مراقبت و تحفظ سیاست‌ها و حدود و امثال آن کرده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۶۰).

مبنای قوانین اسلام تأمین مصالح و رفع اختلافات یا به حداقل رساندن آنهاست. از همین‌رو دستورهای اجتماعی در جامعه مقرر کرده است تا از بروز اختلاف‌های شدید (اختلافاتی که مایه تباهی و ویرانی بنای جامعه‌اند) جلوگیری کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰۴). از طرفی، خداوند متعال عقل را معیاری عمومی برای سنجش درستی و نادرستی مطالب قرار داده است. این معیار عمومی بشری مورد تأیید و تأکید اسلام است؛ لذا می‌توان گفت که اسلام دینی عقلانی و مطابق با سنت‌های الهی است. به همین جهت، اسلام قوانین خود را بر اساس مراعات جانب عقل وضع کرده و از آنجا که جبلت و فطرت عقل بر پیروی حق است، از هر آنچه مایه فساد عقل است، به شدیدترین وجه جلوگیری کرده و ضمانت اجرای تمامی احکامش را بر عهده اجتماع گذاشته است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۵۹).

کلیدواژه «اجتماع» در این رویکرد، قابل تأمل است؛ زیرا از آنجایی که رویه‌های اجتماعی مبتنی بر رأی و نظر اکثریت شکل می‌گیرد، ممکن است در صحت آن و اصابت اکثریت به واقع، تشکیک ایجاد شود. علامه طباطبائی در یک فرض ایدئال به این شبهه پاسخ می‌دهد و بر این باور است که اجتماع پرورش‌یافته بر اساس اخلاق و تربیت اسلامی، در رویکرد به مجموعه مسائل اجتماعی با نگاه اکثریت، مرتکب خطاهای بزرگ نمی‌شود. در واقع، اکثریت جامعه اسلامی که بر اساس تربیت دینی رشد یافته‌اند، طبق مشتهیات نفسانی و امیال و اهوای بی‌ضابطه عمل نمی‌کنند؛ زیرا خواست

اکثریت، متناسب با عادت‌های مستقر و مقاصد عمومی جامعه آنهاست (طباطبائی، ۱۳۴۱، ص ۸۸).

ابتنای مدنیت در آموزه‌های دینی در اندیشه علامه طباطبائی تا جایی پیش می‌رود که احکام و مقررات در جوامع اسلامی به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند و در این میان، شکل و ابزار و نحوه حکومت و شیوه حکمرانی، در زمره امور متغیر دانسته شده است. در واقع، امور ثابت از تعالیم دینی نشئت می‌گیرند و امور متغیر از مقام ولایت و حکومت اسلامی؛ و در بقا و زوال، تابع مقتضیات و موجبات وقت‌اند و حتماً با پیشرفت مدنیت و تغییر مصالح و مفاسد، تغییر و تبدل می‌یابند (طباطبائی، ۱۳۴۱، ص ۸۳ و ۸۵).

۳-۳. زیست اخلاقی، مبنای زیست اجتماعی

اخلاق‌مداری یکی از اهداف بعثت انبیا و ضامن مطمئن زیست سالم اجتماعی به‌صورت درون‌زاست. علامه طباطبائی یکی از حوزه‌های اصلی دانش دینی و مسائل مرتبط با زیست فضیلت‌مندانه را اخلاق می‌داند و جایگاه آن را در رتبه دوم، بعد از معارف و قبل از احکام، قرار می‌دهد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۵ و ۴۵۵). از نظر ایشان، زیربنای اخلاق «اندیشه توحیدی» است و نسبت در اخلاق مردود است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۶). قوانین قرآن نیز مبتنی بر توحید فطری و اخلاق فاضله بیان شده‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۹۹).

در باور علامه طباطبائی، فضیلت‌های اخلاقی و تهذیب، فواید دنیوی و اخروی دارند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۳۵) و مشکل جوامع متمدن فعلی را می‌توان در دوری از اخلاق فاضله برشمرد و عامل چشیدن تلخی توسط جوامع بشری را همین نقصان دانست (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۱۷). با انگاره علامه طباطبائی در تاریخ تمدنی اسلام، فساد اخلاقی حکام فاقد صلاحیت، موجب انحطاط مسلمین و اختلاف در امت شد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۴۵) و چنانچه تحولات اجتماعی به تشکیل اجتماع دینی‌ای منتهی شود که ضامن سعادت و کمال افراد آن جامعه باشد، زندگی انسان در چنین اجتماعی حقیقی خواهد بود و سعادت و کمال انسان در آن محقق خواهد شد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۲۵).

علامه مهم‌ترین ضامن اجرای قانونی را که لازمه استمرار حیات جمعی انسان است، اخلاق عالیة انسانی می‌داند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴، ص ۱۷۴) و بیان می‌کند که اسلام سنت جاریه خود و قوانین موضوعه را بر اساس اخلاق تشریح کرده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۷۴)؛ از این رو متخلق شدن به اخلاق و گزینش راه وسط و اجتناب از افراط و تفریط، راه سعادت‌مندی است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۱۵). علامه تصریح می‌کند که اجتماعی می‌تواند سعادت را قرین حیات بشریت کند که مبتنی بر اخلاق فاضله باشد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۹۱) و تعالیم ناب برگرفته از دین توحیدی، به‌واسطه نشر فضیلت‌های اخلاقی، توان تعدیل افراط و تفریط‌های موجود در روابط اجتماعی را خواهد داشت (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۲۱۱).

بنابراین در منظومه فکری علامه طباطبائی، اجتماع متشکل از انسان‌های نیازمندی که دنبال تعامل و تعاون با یکدیگرند، در صورتی می‌تواند اجتماع متکامل و موفق و پایداری باشد که روابط میان افراد آن بر مبنای فضایل اخلاقی تعریف شود؛ در غیر این صورت، منفعت‌طلبی نوع انسانی در کنار زیاده‌خواهی‌های او اجازه تعامل مناسب و متناسب را به انسان نخواهد داد و اجتماع متشکل از چنین افرادی، وحدت و انسجام امت را نخواهد داشت و به تبع آن، تحقق سعادت و کمال انسان در چنین جامعه‌ای به دور از تصور خواهد بود.

۳-۴. جامعه‌سازی از پایین به بالا

علامه طباطبائی در تشکیل جامعه و اداره آن، برای افراد آن جامعه قائل به عاملیت در کنشگری است. در نظر ایشان، اعتباریات اجتماعی و نظام‌سازی از متن اجتماع اتفاق می‌افتد و جامعه یک واحد منسجم با هنجارها و ارزش‌های جمعی است که مستلزم مدیریت برخاسته از خود جامعه است. در جامعه مدنظر علامه طباطبائی، حکومت و حاکمان اعتباراتی هستند که افراد جامعه اعتبار می‌کنند تا روند حرکت استکمالی جامعه با خلل مواجه نشود. لذا قانون‌گذاری در جامعه توسط همین حکومت اعتباری صورت می‌گیرد؛ لکن ضمانت اجرای قوانین، علاوه بر حکومت، بر عهده مردم جامعه نیز قرار داده شده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۲). بنابراین، سازوکار خودمهارگری اجتماعی، هم به افکار عمومی اصالت می‌دهد و هم نوعی مسئولیت افراد را بدون برخورداری از مزایای طبقه خاص، در حفظ تعادل اجتماعی نشان می‌دهد. از همین رو علامه معتقد به مسئولیت همگان در این عرصه است.

در نظام فکری علامه طباطبائی، در دوره غیبت امام معصوم و والی منصوب الهی، افراد خاصی برای حاکمیت تعیین نشده‌اند و جامعه مسئولیت تعیین حاکم را بر عهده دارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۲۵). علاوه بر این، افراد طبقه پایین اجتماع حق نظارت بر طبقات و افراد بالا و امر به معروف و نهی از منکر آنان را دارند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۸۲). علامه طباطبائی به این نکته نیز توجه دارد که چون ملاک و مینا در کنشگری آحاد جامعه، اکثریت عددی است و اکثریت در مظان خطا در انتخاب‌اند، راه حل تقلیل خطاهای احتمالی افراد، تربیت دینی و فضیلت‌مندی جامعه است. لذا تربیت دینی افراد جامعه سبب می‌شود که اکثریت آنان در تعیین حاکم و کنشگری با خطای کمتری مواجه شوند (طباطبائی، ۱۳۴۱، ص ۸۵).

در انگاره علامه، مهم‌ترین سازوکار اداره جامعه در جهت تأمین مصالح و ممانعت از ترتب مفاسد در نظام ولایی، تصمیم‌گیری با دخالت مردم در نظام شورایی است و حاکمیت در خصوص امور داخلی و خارجی و امور جنگی و مالی و غیرمالی، مصلحت اجتماع را پس از مشورت با مسلمانان تشخیص می‌دهد و بر آن اساس تصمیم می‌گیرد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۲۱).

از دیدگاه علامه طباطبائی، اساس زندگی اجتماعی بر تعاون استوار است و همکاری متقابل در زمینه قوام

اجتماعی و سلامت جامعه، متکی بر ارادهٔ آحاد جامعه است و نقش حاکمیت در درجهٔ دوم تلقی می‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۸). در جامعهٔ آرمانی علامه طباطبائی، هنجارپذیری در جامعه‌سازی بر مبنای پذیرش حسن و قبح عقلی مورد قبول همگان است و تخلف از هر قانونی که مقتضای انسانیت و مدینهٔ فاضلهٔ بشریت است، قبیح و ناپسند شمرده می‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۸۰).

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، به‌دست می‌آید:

- نوع معرفت دینی تأثیر فراوانی در نگاه انسان به جهان و نقش او در این عالم دارد و سعادت و کمال انسان، تنها در پرتو این معرفت است که شکل می‌گیرد. بدیهی است که خطا در معرفت دینی، سرنوشت شقاوت‌باری در پیش روی او قرار خواهد داد و تلاش برای فهم دقیق و صحیح از دین، باید جزء اولویت‌های اصلی انسان قرار گیرد.
- اندیشمندان دینی، علاوه بر تلاش برای فهم صحیح دین، برای ارائه و اشتراک‌گذاری فهم خود و طرق دستیابی به آن نیز کوشش‌های فراوانی به‌کار بسته‌اند و بدیهی است که ارائهٔ الگوی فهم صحیح دین، مسیر بسیاری از پژوهشگران در این حوزه و انسان مصرف‌کنندهٔ معرفت دینی را بسیار هموار خواهد کرد.
- علامه طباطبائی راهبردهای مهمی در پژوهش‌های دینی به‌کار برده که هر کدام به‌نوبهٔ خود ابتکاری در معرفت دینی و بازگشایی مسیرهای جدیدی در دین‌شناسی بوده است؛ راهبردهایی که نگاهی جدید به دین و مفاهیم دینی به جامعهٔ انسانی ارائه کرد.
- راهبردهای ارائه‌شده توسط علامه طباطبائی را می‌توان بر مبنای اصولی دانست که مهم‌ترین آنها فطرت و عقلانیت است و به‌نوعی می‌توان ریشهٔ همهٔ راهبردهای ارائه‌شده را در این دو اصل دانست. بدیهی است که این راهبردها نقش بسزایی در شکل‌گیری آرای اجتماعی علامه و ترسیم دین کامل و تکامل‌بخش برای انسان داشته‌اند.

منابع

قرآن کریم.

- جلالوند، مهدی؛ طاهری، اسحاق و سعیدی مهر، محمد (۱۳۹۷). مختصات عقلا نیت فطری از منظر علامه طباطبائی. *عقل و دین*، ۱۰(۱۸)، ۲۸۷.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۱). *مرزبان وحی و خرد*. قم: بوستان کتاب.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *شمس‌الوحي تبریزی*. تنظیم و تحقیق: علیرضا روغنی موفق. قم: اسراء.
- رحیمیان، سعید (۱۳۷۳). علامه طباطبایی و مکتب تفکیک. *کیهان اندیشه*، ۱۰(۵۳)، ۸۸-۷۵.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۴۱). *بحثی درباره مرجعیت و روحانیت*. تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپخانه مصباحی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷ الف). *شیعه*. به کوشش سیدهادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷ ب). *روابط اجتماعی در اسلام*. به کوشش سیدهادی خسروشاهی و محمدجواد حجتی کرمانی. قم: بوستان کتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸ الف). *تعالیم اسلام*. به کوشش سیدهادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸ ب). *شیعه در اسلام*. به کوشش سیدهادی خسروشاهی. قم: بوستان کتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۷). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. با مقدمه و شرح مرتضی مطهری. قم: صدرا.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: مکتبه النشر الاسلامی.
- علوی مهر، حسین (۱۳۸۳). *رهیافتی به تأویل؛ مقایسه دیدگاه آیت‌الله معرفت و علامه طباطبایی*. بینات، ۱۱(۴۴)، ۹۸-۸۲.
- مرتضوی، علی‌حیدر (۱۳۷۸). *جایگاه المیزان نسبت به مکتب تفکیک*. *اندیشه حوزه*، ۵(۱۹)، ۱۷۲-۱۹۷.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸). *نواندیشی دینی و روش‌شناسی آن*. *دوفصلنامه پژوهش*، ۱(۲)، ۳۸-۹.